

پارادایم جدید: از مدیریت توسعه تا مدیریت توسعه پایدار*

نوشته: Renu Khator

ترجمه: دکتر شمس السادات زاهدی - حسن دانائی فرد

چکیده

به علت تغییر شرایط ملی و بین‌المللی، حوزه مدیریت دولتی نیز در حال تجدید بنا و طراحی مجدد است. جهانی شدن، پیشرفت‌های تکنولوژی، و نگرانیهای زیست بومی بر اهمیت مدیریت توسعه افزوده است. مقاله حاضر پارادایم جدیدی را ارائه می‌دهد. به‌زعم، نویسنده مدیریت توسعه پایدار از جهت محور تاکید، قلمرو تحت پوشش، نحوه برخورد با سیاست، دیدگاه آن نسبت به فرهنگهای بومی، اهداف، شیوه عمل، سیستم تصمیم‌گیری، استفاده از کمکهای فنی و پاسخگویی در قبال عملکرد یا پارادایم سنتی مدیریت توسعه متفاوت است. مقاله در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که مدیریت توسعه پایدار می‌تواند به عنوان حوزه جدیدی در مدیریت دولتی مطرح شود.

رشته مدیریت دولتی با چالش‌های جدیدی مواجه است: ظهور فلسفه «دهکده جهانی» گرایش‌های جزئی نگرانه آن را به چالش وامی‌دارد^(۱)؛ تجدید بنای مدیریت دولتی جدایی آن را از سیاست منتفی می‌سازد^(۲)؛ و طراحی مجدد دولت، دلایل اساسی فلسفه وجودی آن را زیر سؤال می‌برد^(۳)؛ این رشته به علت مواجهه با چالش‌های ذهنی مداوم و جدید، در جستجوی پارادایمی نوین است^(۴). این پارادایم جدید چه خواهد بود؟

منبع مقاله:

*. Renu khator, The New Paradigm: From Development Administration to Sustainable Development Administration, "International Journal of Public Administration", 21(12), 1998,1777-1801.

محور تاکید و اولویت‌های آن چه خواهد بود؟

این مقاله تلاش می‌کند تا یکی از عناصر بی‌بدیل پارادایم در حال ظهور که حرکت از توسعه به سمت توسعه پایدار است را بررسی کرده و پیرامون منتفی شدن کانون «توسعه» در مدیریت دولتی و احتمال ظهور توسعه پایدار، به عنوان محوری جدید، استدلال‌هایی را مطرح کند.

منتفی شدن مدیریت توسعه

مدیریت توسعه به عنوان یک حوزه مطالعه در دهه ۱۹۶۰ در لوای مدیریت دولتی تطبیقی با حمایت تحقیقاتی بنیاد فورد شکل گرفت. مبنای تئوریک آن بر چند پیش فرض استوار بود. ۱- نیازهای مربوط به امر توسعه مهمترین نیازهای کشورهای در حال توسعه‌اند؛ ۲- نیازهای توسعه‌ای کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته بطور ماهوی متفاوتند؛ ۳- توسعه می‌تواند مدیریت شود؛ ۴- دانش فنی مربوط به امر توسعه قابل انتقال است؛ ۵- بستر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توسعه می‌تواند به سادگی تغییر داده شود. بطور کلی مدت‌ها چنین گرایشی وجود داشت که باید به کشورهای در حال توسعه کمک شود یا بتوانند مشکلات طاقت فرسای خود را مرتفع سازند.

مدیران توسعه نسبت به تغییر و نقش خود در انجام آن خوشبین بودند. آنها توجه خود را بر الزامات مدیریتی برای تحقق اهداف خط مشی عمومی، خصوصاً در کشورهایی که در آنها چنین اهدافی متضمن تحولات اساسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است، معطوف می‌داشتند. (۵)

نظر اصلی، تعیین شرایطی بود که تحت آن شرایط، توسعه می‌توانست به بهترین وجه محقق شود. فِرِد ریگز* در کتاب «پیشگامان مدیریت توسعه» دو محور اصلی مورد توجه در مدیریت توسعه را مشخص می‌کند: (۱) توسعه مدیریت؛ (۲) مدیریت توسعه. زمانی که محققان راه کارهای جدیدی را در هر دو حوزه جستجو می‌کردند، محور دوم توجه اکثر مدیران توسعه را به خود جلب کرد و به این ترتیب حوزه فرعی توسعه

*- Fred Riggs

مدیریت مترادف مدیریت توسعه در کشورهای جهان سوم شد.

مدیریت توسعه از آغاز، محل بحث و جدل بود. از درون و برون براین حوزه انتقاداتی وارد گردید. برخی از محققان مدعی بودند که مدیریت توسعه مبنای علمی خاصی، خارج از سیاست‌های توسعه نداشت. برخی دیگر بحث می‌کردند که مدیریت توسعه، پر و بال دادن بیش از حد به مدیریت تطبیقی بود^(۶)، برخی دیگر ظهور این حوزه فرعی را تجلی تعصب نخبه‌گرایی، لیبرالیسم و غرب‌گرایی می‌دانستند^(۷). آنها مدیریت توسعه را اهرمی در دست افرادی تصور می‌کردند که به مدد آن می‌خواستند برتری یا تفوق ارزشهای غربی، یا ارزشهای لیبرال - دموکراتیک را نشان دهند و آنها را به فرهنگهایی که مستعد به نظر می‌رسند انتقال دهند. انتقاد دیگری که مطرح شد این بود که مدیریت توسعه دیدگاه سهل‌انگارانه از توسعه بود^(۸). در حقیقت، حیطة و معنای توسعه چنان جنبه مبهمی به خود گرفت که فرل هدی* مجبور شد در کتاب خود اظهار نماید: «بدون تاکید بر معنای مشخصی برای مدیریت توسعه، به نظر می‌رسد که باید از به کار بردن آن بجای مدیریت دولتی تطبیقی، خودداری کنیم^(۹)».

مدیریت توسعه در عمل بسیاری از مشکلات دیگر را فاش ساخت. در گذر زمان، روشن شد که استراتژیهای توسعه کشورهای توسعه یافته که غالباً به عنوان استراتژیهای آرمانی استفاده می‌شدند، واقعاً آرمانی و ایده آل نبودند. تحقیقات فاش ساخت که کشورهای توسعه یافته بامشکلاتی از قبیل موانع توسعه، فقدان خط مشی جامع و شکافهای اجرایی مواجه‌اند، کشورهای در حال توسعه نیز در چنین گردابی فرورفته‌اند. در نتیجه، افسانه توسعه به عنوان فرآیندی خطی و جهانشمول نتوانست به حقیقت بپیوندد. در گذر زمان آموختیم که برخی از استراتژیها در یک محیط خاص منشاء اثر بودند، اما در محیطهای دیگر شکست می‌خوردند. قرائن نشان داد که بستر یا محیط توسعه، آن طور که مدیران توسعه فرض کرده بودند، به سادگی قابل اصلاح نیست. مشکلات تجاوزات سیاسی، بی‌ثباتی، سیستم‌های موازی اجتماعی و فساد، انتقال

* - Ferrel Heady

استراتژیهای توسعه را با محدودیت مواجه می‌کرد.

در اواسط دهه ۱۹۸۰، حوزه فرعی مدیریت دولتی یا از رونق افتاد یا از زاویه‌ای کاملاً متفاوت دنبال شد. علائم نمایان این امر عبارت بودند از: کاهش شرکت دانشجویان در برنامه‌های مدیریت توسعه، کاهش یا عدم برگزاری مستمر دوره‌های مدیریت توسعه؛ کاهش عضویت در انجمن مدیریت تطبیقی و بین‌المللی؛ و کم شدن مقالات راجع به مدیریت توسعه در فصلنامه‌های تطبیقی و بین‌المللی.

در اواخر دهه ۱۹۸۰، محققان محور توجه جدیدی در مدیریت توسعه، یعنی مدیریت توسعه نوین را مطرح کردند این اصطلاح به وسیله اسمن* در مقاله سال ۱۹۸۸ تحت عنوان «بلوغ مدیریت توسعه» مطرح شد. مدیریت توسعه نوین بازتابی از تغییرات مستمر در اداره و سیاست منجمله مقررات زدایی، خصوصی سازی، کوچک سازی دولت، مشارکت مردم، تدریجی گرایی و شکل‌های متنوع کمک‌های خارجی بود. در عین حال، مدیریت توسعه نوین نتوانست به عنوان پارادایم جدیدی مطرح شود، زیرا چارچوب نظری منسجمی ارائه نکرد. از طرف دیگر، هربرت ورلین** احساس کرد که بر مدیریت توسعه نوین چندان فایده‌ای مترتب نیست زیرا نمی‌تواند رهنمودهای موثری را برای ایجاد تغییر ارائه کند^(۱۰).

اکنون در دهه ۱۹۹۰ در راه پیوند توسعه و مدیریت، باز هم موانعی وجود دارد. محققان مجدداً در پی یافتن راه‌های جدیدی برای ایجاد، حفظ و افزایش پیوند این دو مقوله هستند. در این دهه محور توجه حول ایده توسعه پایدار دور می‌زند. بخش بعدی در پی آنست تا پایداری و توسعه پایدار را در پیوند با مدیریت دولتی تعریف کند.

توسعه پایدار

توسعه پایدار از نظر مفهومی بحث جدیدی نیست اما به عنوان چارچوب نظری،

*- Esman

** - Herbert Werlin

پدیده نوینی است. این اصطلاح به وسیله کمیسیون جهانی محیط و توسعه* (یا کمیسیون براتلند**) در گزارش ۱۹۸۷ تحت عنوان «آینده مشترک ما» مطرح و در سالهای بعد، در گفتمانهای مربوط به محیط متداول گردید. با وجود متداول شدن، این اصطلاح در چارچوب تعاریف خشک و مبهم باقی ماند و ابهام آن حتی باعث شد تا عده‌ای به این نتیجه برسند که اصول این ایده را به دشواری می‌توان یک مفهوم تلقی کرد.^(۱۱)

واژه «پایدار» از واژه لاتین Sustenere مشتق می‌شود که به معنای حفظ و نگاه داشتن است. براساس فرهنگ وبستر Sustain به معنای حفظ کردن، پشتیبانی کردن یا تسکین دادن است.

در هر دو منبع، شرط مهم توسعه پایدار، فعال بودن یا در حالت انجام فعالیت، قلمداد شده است. براساس این تعاریف، می‌توان گفت که توسعه پایدار یک هدف مجهول نیست بلکه فرایندی، برای تحقق یک هدف مشخص است. پرسش منطقی بعدی این است که: هدف چیست؟

در اشارات نخستین به واژه پایداری در رشته‌های دانشگاهی، تا حدودی به هدف و دیگر صفات توسعه پایدار اشاره شده است^(۱۲). مباحث پایداری از علم بیولوژی سرچشمه می‌گیرد^(۱۳) جایی که از این واژه برای توصیف رفتار محتاطانه شکارچی استفاده می‌شود که برای اطمینان از یک بازده پایدار از شکار بیش از حد اجتناب می‌کند^(۱۴). تفسیر اقتصاددانان تقریباً مشابه گفته فوق است. آنها از این اصطلاح برای تبیین مبادی و بنیانهای اولیه درآمد استفاده می‌کنند.

پایدار بودن یعنی «تدبیر در حداکثر کردن» ارزشی، که شخص می‌تواند در طی یک هفته مصرف کند و انتظار دارد در انتهای هفته نیز به مثابه آغاز هفته تأمین باشد.^(۱۵) این تفسیر بعد جدیدی به تعریف لغتنامه‌ای پایداری افزود: توسعه پایدار فرایندی است که موجب رفتار محتاطانه و مدبرانه می‌شود. همچنین هدف توسعه پایدار، حفظ سطح

*- World Commission on Environment and Development

** - Brundtland Commission

فعلی منابع، تعریف شده است (در علم بیولوژی، این منبع، طبیعت است؛ در حالی که در اقتصاد، این منبع، سرمایه است). به این ترتیب توسعه پایدار را می‌توان توسعه با حساسیت نسبت به منابع، تعریف کرد.

زیست بوم شناسان و طرفداران محیط زیست از «پایداری» برای نشان دادن تعادل و همچنین متمایز ساختن عصر صنعتی با عصر زیست بومی جدید استفاده می‌کنند. جرمی ریفکین* از این اصطلاح برای اشاره به عصر فضای زیستی استفاده می‌کند که در پرتو درک نوین از زمین به عنوان یک اورگانیزم زنده ترتیبات سیاسی و اقتصادی جدیدی را در پی خواهد داشت^(۱۶). ویلیام اوفلس** در اثر کلاسیک خود*** از اصطلاح «حالت پایدار» برای انعکاس آنچه وی تعادل پویا می‌داند استفاده می‌کند. در این نوع تعادل، امکان هر گونه رشد اعم از رشد مستمر، هنری، علمی، اخلاقی، و معنوی وجود دارد^(۱۷). بنابر تعریف توسعه پایدار که از طرف کمیسیون برانتلند ارائه شده است توسعه پایدار توسعه‌ای است که نیازهای نسل فعلی را بدون به خطر انداختن توانایی نسلهای آتی در تحقق نیازهایشان، مرتفع می‌سازد.^(۱۸)

در این تعریف بُعد «نیاز» به تعاریف پیشین اضافه شده است. بر اساس این تفسیر، توسعه پایدار نه تنها نسبت به منابع حساس است، بلکه، شکلی از توسعه است که نیازهای جامعه را نیز محقق می‌سازد. در عین حال، مشکل این تعریف آنست که مشخص نمی‌کند این نیازها چیست و چه باید باشد. گودلند و لدک**** در تعریف خود از توسعه پایدار به این ویژگی اشاره می‌کنند:

«توسعه پایدار الگویی از تحولات اقتصادی، ساختاری و اجتماعی است که مزایای اقتصادی و دیگر مزایای اجتماعی زمان حاضر را بدون به خطر انداختن مزایای بالقوه آینده، بهینه می‌سازد».^(۱۹)

* - Jeremy Rifkin

**- William Ophuls

***- Ecology and Politics of Scarcity Revisited

****- Goodland and Ledec

صاحب‌نظران نیازها را به عنوان «مزایای اقتصادی و اجتماعی» تعریف می‌کنند و استراتژی خاصی برای دگرگونی اجتماعی و ساختاری مشخص می‌نمایند که از طریق آن می‌توان این نیازها را تأمین نمود.

تعریف کورتن* ماهیت نیازهای انسان را روشن‌تر می‌کند. او می‌نویسد: «این نوع توسعه، فرآیندی است که از طریق آن اعضای یک جامعه قابلیت‌های شخصی و نهادی خود را برای بسیج کردن منابع و مدیریت آنان افزایش می‌دهند تا مطابق با آرمانهای خود به اعتلای کیفیت زندگی با توزیعی عادلانه دست یابند». (۲۰)

تعریف کورتن سه عنصر دیگر بر معنای توسعه پایدار می‌افزاید: «عادلانه بودن، اصلاح کیفیت زندگی، و تطابق با آرمانها». این تعریف، به توسعه پایدار مفهومی انسانی، شخصی و منعطف، می‌بخشد. در عین حال، حتی این تعریف نیز انتظارات باریبر** را پاسخ نمی‌دهد. باریبر توسعه پایدار را چنین تعریف می‌کند: «حداکثر ساختن تحقق همزمان اهداف سیستم زیستی (تنوع ژنتیک، تجدیدشوندگی، بهره‌وری بیولوژیک)، اهداف سیستم اقتصادی (ارضای نیازهای اساسی، بسط و تعمیم برابری، افزایش کالاها و خدمات مفید) و اهداف سیستم اجتماعی (تنوع فرهنگی، پایداری نهادی، عدالت اجتماعی، مشارکت)». (۲۱)

تعریف باریبر موضوعات پیچیده و دشواری را در بر می‌گیرد و تحقق هدف توسعه پایدار را تقریباً غیرممکن می‌سازد. اما پرسشی را مطرح می‌کند: تعریف هدف تا چه حد مهم است؟ تعریف باریبر مطرح می‌کند که یک تعریف بسیار وسیع و جامع از هدف ممکن است بخاطر آنکه هدف را غیرقابل حصول می‌سازد مردم را دل‌سرد کند. به علاوه، چنین تعریفی ممکن است محققان را برآن دارد تا دقت لازم در تدوین و اجرای خط‌مشی‌های عمومی را فدای تحقق اهداف مورد نظر کنند. ردکیفت و سیج*** به این پاراداکس پی برده و اظهار می‌دارند که باید تعریف را کنار بگذاریم زیرا «نقطه قوت

* - Korton

** - Barbier

*** - Redclift and sage

توسعه پایدار در ابهام و در گستره آن نهفته است» (۲۲) و اندانا شیوا*، زیست بوم شناس برجسته هندی نیز مدعی است که بهتر است بر اهداف مشخص توسعه پایدار متمرکز شویم، اهدافی که روشن و واضح اند نه اهدافی که در لوای تعاریف گم شده‌اند. کیرلی و کریستی** نیز همانند شیوا اظهار می‌دارند: ما نمی‌توانیم میزان پایداری را از لحاظ علمی یا اقتصادی، دقیقاً تعیین کنیم؛ اما از آنچه به نظر توسعه ناپایدار می‌آید، شناختی داریم و می‌توانیم سیاستها و خط مشی‌ها را به سمت و سویی جهت دهیم که از راههایی که به توسعه ناپایدار منجر می‌شود، اجتناب کنیم. (۲۳)

بطور کلی در مباحث ارائه شده به وسیله محققان مزبور، جهات عملی یا اهداف توسعه پایدار مشخص نگردیده‌اند. براساس بیانیه کمیسیون جهانی محیط و توسعه (WCED)، توسعه پایدار شش هدف دارد: (۱) رواج مجدد رشد؛ (۲) تغییر کیفیت رشد؛ (۳) پاسخگویی به نیازهای اساسی یعنی نیاز به شغل، غذا، انرژی، آب و بهداشت (۴) حفظ و افزایش منابع؛ (۵) جهت دهی مجدد تکنولوژی و مدیریت ریسک؛ و نهایتاً (۶) تلفیق تصمیم‌گیری اقتصادی و محیطی. (۲۴) به زعم اندیشمندان، این مجموعه به دو هدف بنیادی قابل تبدیل است: (۱) میزان یا نرخ برداشت از منابع تجدید شونده باید مساوی نرخ احیای مجدد و بازآفرینی باشد تا بازده پایدار را تضمین کند و (۲) نرخ تولید ضایعات نباید از ظرفیت جذب طبیعی زیست بوم تجاوز کند. (۲۵)

به اعتقاد محققان، پایداری در توسعه، به علت محدودیت منابع در وضعی بحران قرار دارد. به گفته دلی***، جهان از حالت «تهی» که در آن سرمایه طبیعی می‌توانست جایگزین سرمایه دست ساز بشر باشد به حالتی «پر» که در آن چنین جایگزینی‌هایی بهیچ وجه ممکن نیست، در حال تحول و دگرگونی است. برای اداره این دگرگونی، بایستی قوانین جدیدی وضع شود. اقتصاددانان معتقدند که بهترین نقطه آغاز، تغییر معیارهای توسعه است در معیارهای موجود نظیر محصول ناخالص ملی و محصول

* - Vandana shiva

**- Carley & Christie

*** - Daly

ناخالص داخلی تخریب محیطی نادیده گرفته می شود و یا مورد تشویق قرار می گیرد.^(۲۶) به این ترتیب، از منظر زیست محیطی، روشهای مخرب و نادرستی ترویج می یابند. عده ای پیشنهاد می کنند که اصطلاحات مزبور باید جای خود را به اصطلاحات چند بعدی جدیدی نظیر محصول خالص داخلی تعدیل شده از لحاظ محیطی، درآمد ملی تعدیل شده از لحاظ محیطی و محصول ناخالص طبیعی بدهند. معیارهای جدید، تنها به الگوهای مصرف و تولید توجه نکرده و سرمایه های طبیعی و منابع تجدیدناپذیر کشور را نیز ارزیابی خواهند کرد.

به علاوه، به اعتقاد تیجیس دلاکورت*، توسعه نباید صرفاً در قالب توسعه اقتصادی دیده شود. او اصول شش گانه توسعه پایدار را مطرح می کند^(۲۷) اصولی که از حیثه اقتصاد بسی فراتر می روند:

- (۱) اصل یکپارچگی فرهنگی و اجتماعی توسعه؛
- (۲) اصل زیست بومی؛
- (۳) اصل مسئولیت مشترک؛
- (۴) اصل رهایی؛
- (۵) اصل عدم خشونت؛
- (۶) اصل تساهل؛

بحث فوق تصویری از توسعه پایدار به عنوان یک فرآیند ارائه می دهد که نسبت به نسلهای آینده، نسبت به مردم و نیازهای آنان نسبت به تفاوتهای آنها و حقوق و آزادیهای آنها، حساس است. در حقیقت، این بحث گستره ای وسیع و نظامی خاص دارد که دیگر نمی توان از آن غفلت نمود و به زعم محققان به هیچ وجه نمی توان آنرا نادیده گرفت.

توسعه پایدار و مدیریت دولتی

حداقل به دو طریق می توان بین مدیریت دولتی و توسعه پایدار پیوند ایجاد کرد. این

*- Thijis Dela court

حلقه پیوند را مدیریت توسعه پایدار* می‌نامیم. در معنای نخست، مدیریت توسعه پایدار می‌تواند به معنای اداره کردن توسعه پایدار و یا یافتن استراتژی‌هایی باشد که بدان طریق آرمان توسعه پایدار می‌تواند جنبه عملی به خود بگیرد. این تفسیر ضرورت انواع تحقیقات در همه سطوح دولت و در همه جوانب زندگی را ایجاب می‌کند. اگر قرار باشد ایده‌ای، رفتارها و اولویت‌های ما را تغییر دهد، نیاز به برنامه‌هایی خواهیم داشت که بتواند ما را در تبدیل آن ایده به واقعیت کمک کنند. در معنی دوم می‌توان مدیریت توسعه پایدار را به عنوان حوزه‌ای فرعی تصور کرد که بر پایداری توسعه مدیریت توجه دارد. در این زمینه، نیاز به پژوهش‌هایی درباره محیط متغیر مدیریت دولتی و استراتژی مورد نیاز برای تطبیق پیدا کردن مدیران دولتی و متخصصان مربوطه با تغییرات مزبور است.

در بخش بعدی به برخی از تحقیقات اولیه در این حوزه‌ها اشاره خواهد شد.

مدیریت توسعه پایدار در مفهوم اداره کردن توسعه پایدار

مدیریت توسعه پایدار از نظر کانون توجه، تعریف و قلمرو تحت پوشش حداقل در سه زمینه با مدیریت توسعه تفاوت دارد. (۲۸)

چهار تفاوت نخست جنبه ماهیتی و ذاتی دارد و تفاوت‌های بعدی به استراتژی‌ها و اقدامات مترتب بر آنها مربوط می‌شود. خلاصه‌ای از این تفاوت‌ها در جدول ۱ نشان داده شده است.

تفاوت نخست به محور تأکید آنها بر می‌گردد. در حالی که مدیریت توسعه بر توسعه اقتصادی تأکید می‌کند، مدیریت توسعه پایدار بر توسعه جامع توجه دارد. متخصصان مدیریت توسعه، «توسعه» را به عنوان پدیده‌ای اقتصادی تعریف می‌کردند و منظور آنها از این اصطلاح «کیفیت کلی زندگی» بود، با این وجود از بررسی فهرست شاخص‌های مورد استفاده آنها برای سنجش کیفیت (محصول ناخالص ملی، محصول ناخالص

*- Sustainable Development Administration (S.D.A)

داخلی) چنین بر می آید که توجه اصلی به رشد اقتصادی بوده است. از زمانی که متخصصان مدیریت توسعه توانستند هدف خود را به روشنی بیان کنند (مثلاً افزایش تولید ناخالص ملی)، توانستند مجموعه نسبتاً ساده‌ای از استراتژیهای توسعه را نیز تدوین نمایند. این استراتژیها عبارت بودند از حمایت از ایجاد زیرساختارهای اقتصادی و تأمین منابع برای آنها و ارائه خدمات اساسی.

(جدول ۱)

تفاوتهای بین مدیریت توسعه و مدیریت توسعه پایدار

مدیریت توسعه پایدار	مدیریت توسعه	تفاوتها
توسعه جامع	توسعه اقتصادی	محور تاکید
کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه یافته	کشورهای در حال توسعه	حیطه یا قلمرو
سیستم سیاسی به عنوان یک منبع حساسیت فرهنگی	سیستم سیاسی بعنوان عامل مانع‌زا	نحوه برخورد با سیاست
پرورش استراتژیها و دانش فنی اداری	انتقال استراتژیها و دانش فنی اداری	تصور نسبت به فرهنگهای بومی
انتقال و یادگیری دوجانبه و چندجانبه	انتقال و آموختن یک جانبه	وظیفه
نامتمرکز	متمرکز	نوع عملیات
مسئولیتی که کشورهای توسعه یافته در قبال کشورهای در حال توسعه دارند	امتیازی که کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه می دهند	سیستم تصمیم گیری
پاسخگویی ذاتی و ماهوی و دوگانه	ندارد	نقش کمکهای خارجی
نسبت به جوامع محلی و بین‌المللی		پاسخگویی عملکرد

در مقابل، طرفداران مدیریت توسعه پایدار در تعریف اهداف با دشواری مواجه‌اند و حتی در مورد استراتژیها نیز متفق القول نیستند و فقط بر سر قوانین بنیادی توافق کرده‌اند. آنها به توسعه به عنوان هدفی جامع و همه جانبه می‌نگرند که شامل مجموعه پیچیده‌ای از فرآیندها و اهداف فرعی است. آنها معتقدند که توسعه چیزی فراتر از یک موضوع صرفاً اقتصادی است و توسعه را نمی‌توان از طریق شاخص‌های مصرف و رشد محقق نمود و لازم است که به ابعاد دیگر نظیر هویت فرهنگی، تنوع زیستی، عدالت اجتماعی و خودکنترلی فردی، نیز توجه کنیم.

آنها افراد را با واژه‌های نوینی آشنا کردند، از جمله تولید ناخالص طبیعی، شاخص بعد انسانی، بازده پایدار، ظرفیت بازآفرینی و توانایی همانند سازی.^(۲۹) از طرف دیگر کُوب*^(۳۰) معتقد است ما باید تولید ملی سبز** که «می‌تواند به ما بگوید آیا فعالیت اقتصادی وضع ما را بهتر یا بدتر کرده است»، را محاسبه کنیم.

تفاوت دوم، تفاوت در حیطه یا قلمرو تحت پوشش است. در حالی که مدیریت توسعه قلمروی خود را به کشورهای در حال توسعه محدود می‌کرد، مدیریت توسعه پایدار هم کشورهای در حال توسعه و هم کشورهای توسعه یافته را شامل می‌شود. مدیریت توسعه تا حد زیادی بر کشورهای در حال توسعه متمرکز بود زیرا هدف مورد نظر آنها، توسعه بود و کشورهای توسعه یافته، به لحاظ تعریف، قبلاً توسعه یافته بودند. اما، طرفداران توسعه پایدار، همه کشورها (توسعه یافته و در حال توسعه) را از جنبه نیاز به توسعه پایدار یکسان قلمداد می‌کنند. آنها مدعی‌اند که کشورهای توسعه یافته ممکن است از لحاظ اقتصادی توسعه یافته باشند، ولی از لحاظ توسعه پایدار، به توسعه نیافتگی همتایانشان در مناطق فقیرتر جهان هستند. آنها احساس می‌کنند که الگوهای توسعه کشورهای موسوم به توسعه یافته، آن چنان منحرف و در هم و بر هم شده‌اند که اکنون به ضد خود تبدیل گردیده‌اند.^(۳۱)

*- Cobb

**- Green National Product (G.N.P)

مدل ارائه شده بوسیله میداوز و راندرز* نشان می‌دهد که هر دو گروه، تأکید زیادی بر منابع تجدیدناپذیر دارند و هر دو گروه باید الگوهای توسعه‌ای خود را فوراً اصلاح کنند.

بر اساس استراتژی توسعه پایدار باید از هر دو گروه کشورها خواسته شود تا رویه‌های پایداری را تدوین کنند، (کشورهای در حال توسعه، جمعیت خود را کنترل کنند و کشورهای توسعه یافته مصرف و مواد زاید خود را مدیریت نمایند).

تفاوت سوم، تفاوت در برداشت‌های زمینه‌ای است. در حالی که در مدیریت توسعه تصور می‌شد که سیاست به حال توسعه مضر است ولی در مدیریت توسعه پایدار سیاست به عنوان یک منبع مهم قلمداد می‌شود. طرفداران مدیریت توسعه معتقد بودند که جدایی اداره و سیاست، هم امکان‌پذیر و هم مطلوب است. آنها به سیاست‌های جهان سوم و سیاستمداران آنها به دیده شک و تردید می‌نگریستند. تردید آنها منبث از مشاهداتشان از کودتاهای نظامی مکرر، سرنگونی دولتها و ناآرامی‌های سیاسی پی در پی بود. در نتیجه آنها محیط سیاسی بی‌طرف را برای توسعه تجویز کردند.

از طرف دیگر مدیریت توسعه پایدار محوریت سیاست در همه برنامه‌های توسعه را مورد تأیید قرار داد و محیط حساس به امور سیاسی را تجویز کرد. تحت لوای توسعه پایدار، سیستم سیاسی بد و مگار تصور نمی‌شود. بلکه به عنوان منبعی قلمداد می‌شود که مطلوبیت آن بر انگیزه‌های جامعه و توانایی به کارگیری آن بستگی دارد. مداخله‌های سیاسی به عنوان مسائلی بحرانی دیده می‌شود و مسئولیت معنادار ساختن و پایدار نمودن آنها بر دوش جامعه است.

تفاوت چهارم بین مدیریت توسعه و مدیریت توسعه پایدار در نحوه برخورد با فرهنگ‌های بومی است. مدیریت توسعه، راه‌حلهایی را تجویز می‌کرد که نسبت به فرهنگ حساس نبوده و حالتی خنثی داشتند. طرفداران مدیریت توسعه بر این باور بودند که الگوهای موفق در یک کشور را بسادگی می‌توان در کشورهای دیگر صرف نظر

*- Meadows and Randers

از تنوع فرهنگی و اجتماعی موجود در آنها پیاده کرد و بدین طریق متغیرهای فرهنگی، عمدتاً یا سهواً نادیده گرفته شده یا ناچیز شمرده می شدند. از طرف دیگر، توسعه پایدار تفاوت‌های فرهنگی را مورد تایید قرار می دهد و راه حلهایی را تجویز می کند که با ویژگی های محلی منطبق بوده و نسبت به فرهنگ بومی حساس باشند. ایده این توسعه برخاسته از جوامع محلی و نه واردات سایر کشورهاست.

تفاوت پنجم بین مدیریت توسعه و مدیریت توسعه پایدار، در نحوه تعریف وظایف آنهاست. در حالی که مدیریت توسعه بر انتقال استراتژیها و تخصصهای اداری تاکید داشت، مدیریت توسعه پایدار بر «پرورش» استراتژیها و تخصص اداری تکیه می کند. اساساً، طرفداران مدیریت توسعه، در پی انتقال دانش فنی اداری از کشورهای موفق اقتصادی به کشورهای دیگر هستند. به اعتقاد منتقدان در این راه کار، یک حلقه مفقوده وجود داشت و آن بی توجهی به محیطی بود که استراتژیهای اداری به آن انتقال می یافت و به اجرا گذارده می شد. در مقابل، مدیریت توسعه پایدار، این انتقال ها را باور ندارد و بر پرورش استراتژیهای اداری (مدیریتی) و نه انتقال آنها تاکید می کند. این بدان معناست که تخصص اداری باید از درون کشورها نضج گیرد و در هر کشوری بر اساس الزامات منحصر به فرد آن کشور رشد و توسعه یابد. تاکید بر منحصر به فردی در مدیریت توسعه پایدار نباید محققان تطبیقی را از مباحث ترکیبی دلسرد کند زیرا هدف همه برنامه های مدیریت توسعه پایدار، با یکدیگر مشابه است (یعنی پایداری) و اجزاء و مواد متشکله برنامه ها نیز با هم تشابه دارند (یعنی دانایی های فنی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی). پرسش اساسی، این است که از این اجزاء چگونه و با چه نسبتی باید استفاده شود؟

یک جنبه گرایی مدیریت توسعه و دو جنبه گرایی مدیریت توسعه پایدار ششمین تفاوت بین این دو مقوله است. طرفداران مدیریت توسعه از آغاز انتقال یک جنبه ایده ها و استراتژیها و سپس عملیاتی کردن آنها را به عنوان شیوه کار پذیرفتند. انتقال دانش مدیریتی همیشه یک طرفه یعنی از جانب کشورهای توسعه یافته به سوی کشورهای در

حال توسعه بود. در مقابل این شیوه، مدیریت توسعه پایدار تایید می‌کند که کشورهای در حال توسعه نیز از گنجینه عظیمی از دانش‌های مدیریتی و اداری برخوردارند. مطالعات نشان می‌دهد که مدیران کشورهای در حال توسعه به خصوص در رویارویی با محیط‌هایی که با کمبود منابع مواجهند از تبحر خاصی برخوردارند. تا کنون کشورهای توسعه یافته احتمالاً مجبور نبودند که فعالیت تحت شرایط کمیابی را مورد ملاحظه قرار دهند، اما به خاطر بحران زیست بومی جهانی، اکنون آنها نیز در همان وضعیت کمیابی کشورهای در حال توسعه قرار دارند. (همه در یک قایق نشسته‌اند) محققان در پی کشف قلمروهایی هستند که بتوان در آنها دانش فنی اداری کشورهای در حال توسعه را در کشورهای توسعه یافته، به کار گرفت. البته این تلاش بدان معنی نیست که آنچه که کشورهای توسعه یافته برای عرضه به کشورهای در حال توسعه دارند بی اهمیت است. نکته مهم این است که این مبادله‌ها یک جانبه نبوده و باید به عنوان پدیده‌ای دو جانبه و حتی چند جانبه تلقی شود.

هفتمین تفاوت، به سبکهای تصمیم‌گیری مربوط می‌شود. مدیریت توسعه بر سیستم متمرکز اتکا داشت در حالی که مدیریت توسعه پایدار برای تدوین اولویتها و طراحی برنامه‌ها بر سیستم نامتمرکز استوار است. مدیریت توسعه، استراتژی‌هایی را می‌طلبد که مستلزم شیوه‌های متمرکز بود. طرفداران مدیریت توسعه ممکن است ادعا کنند که پروژه‌های آنها بر مبنای نیازهای خاص هر منطقه و با حساسیت نسبت به وضعیت هر محل تنظیم می‌شد، اما اگر به انتخاب این مناطق و فرآیند طراحی پروژه‌ها توجه کنیم، درمی‌یابیم که تصمیمات در خارج از قلمرو محلی اتخاذ می‌گردیدند و ایده‌ها از نقاطی محدود در آمریکای شمالی و اروپای غربی به کشورهای در حال توسعه وارد و القاء می‌شدند. در مقابل، توسعه پایدار نوعی سیستم نامتمرکز راتجویز می‌کند که متضمن مشارکت جوامع محلی، سازمانهای محلی و حتی گروههای غیر رسمی محلی است. به گفته ردکلیفت و سیج سیاستهای توسعه پایدار تنها زمانی عملی است که از جانب گروه‌ها و جوامع محلی که صاحب تجربه و آشنا با مسائل محیطی هستند، از طریق

برقراری تماس با سازمانهای توسعه در خارج، و واحدهای دولتی و موسسات محلی، مورد تایید قرار گیرد^(۳۲)، نقطه قوت واقعی مدیریت توسعه پایدار، توانایی آن در بهره‌برداری از سازمانهای غیر دولتی و منابع محلی است.^(۳۳) در توسعه پایدار حداقل باوری که وجود دارد آنست که عوامل محلی مسیر توسعه را هدایت می‌کنند.

تفاوت هشتم به نقش کمکهای خارجی و سازمانهای کمک دهنده اشاره دارد. مدیریت توسعه، کمکهای خارجی را امتیازی می‌داند که از جانب کشورهای توسعه یافته به سوی کشورهای در حال توسعه سرازیر می‌شود؛ در حالی که مدیریت توسعه پایدار، به این امر به عنوان نوعی مسئولیت می‌نگرد که کشورهای توسعه یافته نسبت به کشورهای در حال توسعه دارند. هر دو این برداشت را دارند که کمکهای خارجی در هر برنامه توسعه‌ای وسیع، نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند اما در مورد دلیل اهمیت کمکهای خارجی، نظرات آنها متفاوت است مدیریت توسعه، کمکهای خارجی را برای رشد کشورهای در حال توسعه مهم می‌داند در حالی که مدیریت توسعه پایدار، کمکهای خارجی را برای رشد همگان، اعم از کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه یافته مهم می‌شمارد. بدین ترتیب مدیریت توسعه پایدار ایده شراکت جهانی را مطرح می‌کند که در آن کلیت جهانی با دیدی جامع نگرینسته می‌شود و تحقق آن نیز مستلزم مسئولیت مشترک همگانی است. تخریب جنگلها در آمازون یک مشکل برزیلی نیست، بلکه تهدیدی برای وضعیت آب و هوایی و اقلیمی کل جهان است؛ مسئولیت حفظ آمازون تنها به عهده کشور برزیل نیست بلکه به عهده همه کشورهایی است که الگوهای مصرفی آنها به گونه‌ای است که جنگل‌های جهان را تهدید می‌کند.^(۳۴) این محورها در سال ۱۹۹۲ در اجلاس زمین* در ریودوژانیرو بطور واضح مطرح گردید.^(۳۵)

دستور کار قرن بیست و یکم، سند ۶۰۰ صفحه‌ای این اجلاس، صندوقی برای تامین مالی پروژه‌های توسعه پایدار در کشورهای در حال توسعه ایجاد کرد. برخی از مطالعات جدید نیز نشان می‌دهد که در کمکهای خارجی در دهه گذشته تغییراتی را به وجود آمده

و لازم است متعاقباً تغییراتی در نگرشها و روشهای عملی کمک‌دهندگان نیز به وجود آید (۳۶).

دستور کار قرن بیست و یکم، به مفهوم توسعه پایدار حالتی عمومی داد و راههایی چند برای شراکت جهانی و مسئولیت مشترک جهانی پیشنهاد کرد. این راه‌ها عبارتند از: آزادی تجارت، ایجاد رابطه متقابل بین محیط زیست و تجارت، پیش‌بینی حمایت کافی برای کشورهای در حال توسعه، بررسی بدهی‌های بین‌المللی، و توجه به سایر خط‌مشی‌های اقتصاد کلان در صورت لزوم و... (۳۷) کلیه این استراتژیها در اقتصاد کشورهای جهان و خط‌مشی‌های توسعه تأثیر می‌گذارند.

آخرین تفاوت مدیریت توسعه و مدیریت توسعه پایدار، به پاسخگویی مربوط می‌شود. پاسخگویی در پارادایم مدیریت توسعه جای نگرفته بود، اگر پروژه‌ها شکست می‌خورد، علت آن شرایط محلی و غالباً سیاسی اعلام می‌شد. در مقابل، ایده پاسخگویی جزء لاینفک در مدیریت توسعه پایدار محسوب می‌شود. مدیران موظف به پاسخگویی دو جانبه هستند. از یک سو نسبت به مردم محلی و از سوی دیگر به هدف «پایداری» که به وسیله جامعه بین‌المللی نظارت می‌شود. انتظار می‌رود که پروژه‌ها و برنامه‌ها در هر دو زمینه، موفق باشند. به نظر می‌رسد با توجه به تفاوت‌های بین مدیریت توسعه و مدیریت توسعه پایدار، پرسشهای تازه‌ای مطرح شوند و تحقیقات جدیدی صورت گیرند. تا شناخت ما را نسبت به موضوع پایداری افزایش دهند و به تعمیق و گسترش آن در توسعه منجر شوند. از پرسشهای زیر می‌توان فرضیه‌های جدیدی را تدوین کرد.

* حلقه پیوند بین مدیریت دولتی و توسعه پایدار چیست؟
 * آیا بوروکراسی‌های دولتی باید با نیازهای جدید متناسب باشند؟ و آیا اصولاً می‌توانند

چنین تناسبی را برقرار سازند؟

* چه نوع بوروکراسی برای توسعه پایدار مطلوب است؟

* چگونه می‌توان نقش بوروکراسی دولتی را درک کرد؟

- * کدام نوع از فرهنگ‌های سازمانی برای توسعه پایدار مناسب‌ترند؟
- * آیا استراتژیهای اداری توسعه پایدار در مناطق و کشورهای مختلف را می‌توان با هم مقایسه کرد؟
- * بوروکراسی‌های دولتی چگونه از الگوهای جهانی می‌آموزند؟ چگونه فعالیت‌های خود را با سازمانهای غیردولتی هماهنگ می‌کنند؟
- * نقش مشاوران خارجی چیست؟ نقش تکنولوژی در مدیریت چیست؟
- * تا چه حد نیروهای جهانی بر محورهای کاری محلی در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه تاثیر می‌گذارند؟

مدیریت توسعه پایدار، در مفهوم پایداری توسعه مدیریت

دومین تفسیر از مدیریت توسعه پایدار به معنای پایدار سازی توسعه مدیریت است. محور پارادایم جدید تا حدودی شبیه پارادایم مدیریت توسعه است. مدیریت دولتی به عنوان یک حوزه باید بطور مستمر جهت حفظ موجودیت خود، مورد بازنگری و تجدید نظر قرار گیرد. مدیریت دولتی یک رشته ایستا نیست: انتظاراتی که از این رشته می‌رود مرتباً در حال تغییر بوده، و به تغییر خود نیز ادامه می‌دهند.

محققان مدعی اند که محیط بوروکراسی‌ها در چند سال گذشته به شدت تغییر کرده است. این امر در نتیجه پیشرفت‌های فنی، محیط بین‌المللی غیر نظامی و جهانی شدن اقتصاد، رخ داده است. بحث از مدیریت دولتی نوین (تجدید بنای مدیریت دولتی) و طراحی مجدد مدیریت دولتی نیز نمایانگر علاقه‌مندی نسبت به ایجاد تغییر واقعی است. نویسندگان معتقد است با این تلاشها و تلاشهای مشابه محور نوینی در مدیریت دولتی شکل می‌گیرد که همانند محور توسعه مدیریت در دهه ۱۹۷۰ است. پرسشهای زیر، پرسشهای جدیدی نیستند، بلکه صرفاً تلاشهایی برای تجدید نظر و احیای پرسشهای پیشین قلمداد می‌شوند. این پرسشها و پاسخهای آنها برای حفظ پایایی، و موجودیت مدیریت دولتی به عنوان یک رشته مشخص از اهمیت بسیار زیادی برخوردارند.

- * حیطه یا قلمرو مدیریت دولتی در عصر جدید چیست؟
- * تا چه حد نیروهای جهانی بر وظایف روزانه مدیریت دولتی تاثیر می‌گذارند؟
- * آیا آرمانهای عقلانیت، بیطرفی و سلسله مراتب کماکان بهترین معیارها برای توصیف سازمان دولتی هستند؟
- * پاسخگویی و بهره‌وری تحت محیط سیاسی بازتر و جدید چه معنایی دارد؟
- * اثر بخشی را چگونه می‌توان مورد سنجش قرار داد؟
- * آیا درباره موضوع هایی مانند بهره‌وری، اخلاق، پاسخگویی، و کارایی می‌توان بین کشورهای مختلف مقایسه تطبیقی انجام داد؟
- * چگونه مدیران دولتی فردا را می‌توان برای مدیریت در دهکده جهانی آموزش داد؟

نتیجه گیری

مدیریت توسعه پایدار را می‌توان به عنوان یک رشته فرعی مدیریت دولتی دانست که می‌تواند به مدیریت دولتی بین‌المللی، مدیریت دولتی تطبیقی و حتی حوزه‌های وسیع‌تری در مدیریت دولتی جهت دهد. این مقاله، دو حوزه در مدیریت توسعه پایدار را مشخص کرده است که می‌تواند محققان و کارگزاران را راهنمایی کند: (۱) تدوین و پیشبرد استراتژیهای اداری که الگوهای توسعه پایدار را در همه کشورها بوجود می‌آورند و بسط می‌دهند؛ و (۲) تلاش برای کشف نظریه‌ها و چارچوب‌های پیچیده‌تر به منظور حفظ موجودیت مدیریت دولتی به عنوان یک رشته مستقل.

مدیریت توسعه پایدار به عنوان یک محور نوین می‌تواند خلاء ایجاد شده ناشی از زوال مدیریت توسعه و جهت‌گیری‌های غلط مدیریت دولتی تطبیقی را پر کند. نویسنده معتقد است که موضوعاتی که در این مقاله مطرح شدند معتبرند و تحقیقات آتی به آنها اشاره خواهند نمود، حال این موضوعات در قلمرو مدیریت توسعه پایدار تعریف شوند یا تحت عناوین دیگر چندان اهمیت ندارد.

منابع و مأخذ

1. Garcia - Zamore, Jean - Claude and Khator, Renu. "Public Administration in the Global Village", Greenwood, 1994.
2. Wamsley, Gary L, "Refounding Public Administration", Sage Publications, Newbury Park, 1990.
3. Osborne, David and Gacbler, Ted. "Reinventing Government: How the Entrepreneurial Spirit is Transforming the Public Sector", Addison - Wesley Publishing, Reading, Massachusetts, 1992.
4. The word "paradigm" is used, for lack of a better term, to highlight the critical nature of the ongoing shift. The belief is that even though we don't have a new paradigm, we are experiencing a shift that is paradigmatic in nature, and is likely to lead to the development of a paradigm.
5. Heady, Ferrel. "Public Administration: A Comparative Perspective", Marcel Dekker, New York, 1984, p.11.
6. Jones, Garth N. Frontiesmen. "In Search for the Lost, Horizon": The State of Development Administration in the 1960s. "Public Administration

- Review" 36: 1(1976): 99-110.
7. Loveman, Brian. "The Comparative Administration Group Development Administration, and Antidevelopment". *Public Administration Review* 36:6 (1976).
 8. Gant, George, The University of Wisconsin Press, Madison Wisconsin, 1979.
 9. *Ibid.*, P.41
 10. Esman, M. J. "The Maturing of Development Administration. "Public Administration and Development 8(2) (1988), P. 125; and Werlin, Herbert. "Linking Decentralization and Centralization: A Critique of the New Development Administration. "Public Administration Review 12(3) (1992), pp. 223-236.
 11. Redclift, M. and Sage, Colin (eds). "Strategies for Sustainable Development", John Wiley & Sons, New York, 1996, p. 8.
 12. Daly, Herman E. "For the Common Good: Redirecting the Economy Toward Community, the Environment, and Sustainable Future", Beacon Press, Boston, 1989; and Pearce, D. W. "Economics, Equity, and Sustainable Development Futures" 20 (1988): 598-605.
 13. Redclift and Sage, *Op. cit.*
 14. Odum, E. P. "Fundamentals of Ecology". 3d ed., W. B. Saunders, Philadelphia, 1971.
 15. Hicks, J.R. "Value and Capital", 2d ed., Oxford University Press, Oxford, 1946, P. 172.
 16. Rifkin, Jeremy. *Biosphere Politics*, Harper Collins, New York, 1991, p.5.
 17. Ophuls, William and A. Stephen Boyan, Jr. *Ecology and the Politics of*

- Scarcity Revisted: The Unraveling of the American Dream, W.II.* Freeman and Company, New York, 1992, p.15.
18. World Commission On Environment And Development *Our Common Future*. Oxford: Oxford University Press, 1987, p.89.
19. Goodman, David and Michael Redclift (eds). *Environment and Development in Latin America: The Politics of Sustainability*. Manchester University Press, New York, 1991, p.36.
20. Korton, D. *Getting to the 21st Century: Voluntary Action and the Global Agenda*. Kumarian, West Hartford, Connection, 1990.
21. Barbier, Edward B. The Concept of sustainable Economic *Development: Environmental Conservation* 14 (1987), p.103.
22. Redclift and Sage, *op.cit.*, p.17.
23. Carley, Michael and Ian Christic. *Managing Sustainable Developpment*, University of Minnesola Press, Minncapolis, 1993, p.48. Also see Shiva, Vandana. (cd.). *Close to Home: Women Reconnect Ecology, Health and Development Worldwide*, New Society Publishers, Philadelphia, 1994; and Braidotti. R.(ed). *Women, the Environment and Sustainable Development: Towards a Theoretical Synthesis, Zed Brooks*, in association with INSTRAW, Atlantic Highlands, New Jersey, 1994.
24. World Commission On Environment And Development *Our Common Future*, Oxford University Press, Oxford, 1987,, p.8.
25. Daly, *op.cit.*; Carley and Christic, *op. cit.*
26. The classical example is the Exxon Valdez oil spill. While the environment suffered from the spill, the US economy benefitted by showing a great level

- of economic activity generated by new jobs needed to clean up the spill.
27. Court, Thijs De La. *Beyond Brundtland*, New Horizons Press, New York, 1990.
 28. A word of caution is needed here: the differences between DA and SDA are drawn based on generally found practices and beliefs. I realize that exceptions exist, and that the possibility of overlooking them in making such generalizations always remains there. My hope is that this generalization will invite a debate which will eventually help us define the new paradigm.
 29. Postel, S. "Toward a New Economics." *World Watch* 3 (1990).
 30. Cobb, C.W. *The Green National Product: A Proposed Index of Sustainable Economic Welfare*, University Press of America, Lanham, Maryland, 1993, p.3.
 31. Gore, Al. *Earth in the Balance*, Chelsea Green, New York, 1992; Meadows, Donella H., Meadows, Dennis L., and Randers, Jorgen *Beyond the Limits*, Chelsea Green Publishing, Post Mills, Vermont, 1992.
 32. Redelift and Sage, *op. cit.*, p.13.
 33. Agenda 21. The United Nations Conference on Environment And Development (UNCED), 1992, Chapter 28, Sections 1-5.
 34. Goodman, David and Michael Redelift (eds.). *Environment and Development in Latin America: The Politics of Sustainability*, Manchester University Press New York, 1991.
 35. For a more in-depth look at the Earth Summit, see Campiglio, Luigi. (ed). *The Environment After Rio: International Law and Economics*, Graham & Trotman, Boston, 1994; Chatterjee, Pratap. "Earth Summit Seriously

Devoid of Vision." *New Scientist* (April 11, 1992); Chatterjee, Pratap. "Earth Summit Delegates Accused Of Hypocrisy." *New Scientist* (March 14, 1992); Hileman, Bette. "Earth Summit: U.S. is Odd Man Out in Rio." *Chemical & Engineering News* (June 15, 1992); Hileman, Bette. "Earth summit Concludes with Agenda for Action, but, little Funding." *Chemical & Engineering News*. (July 6, 1992); Hileman, Bette. "Progress Since the Earth Summit is Disappointing." *Chemical Engineering News* (June 7, 1993); Johnson, Stanley P. *The Earth Summit*, Graham & Trotman, London, 1993; Norgaard, R.B. *Development Betrayed: The End of Progress and a Coevolutionary Revisioning of the Future*, Routledge, New York, 1994; Parsons, Edward A., Haas, Peter M., and Levy, Marc A. "A Summary of the Major Documents Signed at the Earth Summit and the Global Forum." *Environment* (October, 1992); Parsons, Edward A., Hass Peter M., and Levy, Marc A. "Appraising the Earth Summit." *Environment* (October, 1992); Rich, Lauric A. "The Earth Summit and the Start of the New Environmental Age." *ENR* (June 22, 1992); Schooner, Jerad. "The Rio Earth Summit: What Does it Mean?" *Environmental Science & Technology* (January, 1993).

36. Morss, Elliott R. and Vitoria A. Morss. *The Future of Western Development Assistance*, Westview, Boulder Colorado, 1986; U.S. Congress, House: Committee. On Agriculture. *Review of Sustainable Development Activities in U.S. Foreign Assistance Programs*, Government Printing Office, Washington, D.C., 1994.

37. Agenda 21, Chapter 2, Section 3.